

مکاتب نقاشی در ایران پس از اسلام

(۲)

ادگار بلوشه
ترجمه جلال ستاری

عصر شیپانیان و نیز در تقلیدهایی که نقاشان مکاتب قدیم صفوی از آن کردند جاودانه باقی ماند.

هنر مغول که در غرب از تبریز تا بغداد شکوفان و بارور بود از طریق نقاشی‌هایی که در غرب ایران در دوران سلطنت اخلاف امیر تیمور پرداخته شده، به هنرمندان صفوی منتقل گردید و در واقع نقاشی‌های مکاتب هرات و ماوراءالنهر در هنر صفوی تأثیر و نفوذ بسیار کرده‌اند. هنر مغول پس از پیروان راهی دراز ملی نیمه دوم قرن سیزدهم، در آغاز قرن چهاردهم تثبیت یافت. تحول این هنر که محدود به نواحی شمال ایران یعنی آذربایجان و خراسان بود به پیدایش نخستین مکاتب تیموری انجامید زیرا در پایان دوره مغول یعنی سه ربع قرن پس از تاریخ پرداخته شدن کتاب رشیدالدین، در عراق یا در آذربایجان و بطور قطع در قسمت غربی قلمرو مغول، شیوه متفاوتی پدید آمد که نقاشی‌های رساله‌های درباب عجائب عالم که برای سلطان ایلخانی احمدخان بن اویس به سال ۱۳۸۸ کتابت شده روشنگر آنست. در نقاشی‌های شگرف این رساله در عین حال نفوذ نقاشی‌های مغولی و تأثیر شیوه‌هایی که خاص نقاشان سه مجلد مقامات حریری بود نمایان است. باید دانست که صلابت (و hiératisme و archaïsme) خاص نقاشانی است که در دوره تیموری در خراسان کار میکرده‌اند و همین صفات در نقاشی‌های عصر مغول (تصاویر تاریخ رشیدالدین) نیز به چشم می‌خورد اما شیوه نرم و روان نقاشی‌های رساله سابق‌الذکر درباب عجائب‌العالم با سبک مکاتب هرات مقر حکومت سلاطین تیموری و بطور کلی با اسلوب مناطق شرقی خراسان اساساً تفاوت دارد. این شیوه نو که خود از شیوه هنر مغولی که سبک مکاتب تیموری خراسان بی‌واسطه از آن بوجود آمده، متأثر است اسلوب خاص منطقه فارس است. در نقاشی‌های عصر تیموری دو دوره تشخیص میتوان داد:

خصائص اسلوب دوره اول مکاتب تیموری از فارس تا اصفهان (مثلاً در نقاشی‌های تاریخ علاءالدین عطا ملک جوینی) عبارتند از نرمی و لطافت و هم آهنگی رنگ‌های آبی و طلایی

مکاتب نقاشی در ایران بهمان سرعتی که مکاتب نقاشی ایتالیائی تحول یافت پیشرفت کرد و مکتبی جایگزین مکتبی دیگر گردید اما دوره‌ای که طی آن نقاشی ایرانی به غایت کمال خود رسید بسیار کوتاه مدت بود. مقدمه این دوران کمال مرحله‌ایست پر از شک و تردید که در واقع تلفیقی از دو شیوه مختلف است و پس از آن نیز دوران انحطاط آغاز میشود که از مشخصات آن مصنوع بودن سبک و اغراق در ظرافت و ریزه کاری است.

مکاتب نقاشی ایرانی در سه مرکز بزرگ شکوفا بوده‌اند: تبریز در دوره مغول، هرات در عصر تیموری و شهرهای ماوراءالنهر هنگامیکه حکومت مشرق ایران بدست شیپانیان افتاد و تبریز و اصفهان در دوره صفوی. اختلافات میان شیوه‌های این مکاتب بیشتر زائیده عهد و زادگاه آنهاست تا مولود اعصاری که آن‌ها را بوجود آورده است. مثلاً اختلاف میان هنر غرب و هنر شرق ایران بیش از تفاوتی است که نقاش قرن پانزدهم با نقاش قرن هفدهم دارد. سبک مناطق عراق و فارس نرم و روان است و شیوه خراسانی خشک و سخت. شیوه‌های هنر مغول و صفوی در غرب ایران نضج و قوام یافته است و اسلوب هنر تیموری در مناطق وحشی مشرق ایران.

پیش ازین گفتیم که ایران در صدر اسلام از نظر نقاشی هنری خاص خود نداشته است و هنرمندان ایرانی از اسلوب مکاتب بین‌النهرین الهام می‌گرفته‌اند و شیوه مکاتب کرانه‌های دجله و فرات نیز تحت تأثیر مکاتب بوزنطی و به تقلید از سبک نقاشی‌های کتب یونانی پدید آمده بوده است. اثرات این نمونه‌های کهن از قبیل اطوار و سکنات خشک و جامد اشخاص در نقاشی‌های قسطنطنیه، گاهگاه در هنر ایرانی آشکار میشود. هنر مغول که از تحول شیوه‌های مکاتب کهن ایرانی و هنر منطقه بین‌النهرین بوجود آمد دو جریان هنری آفرید که یکی مکاتب تیموری در شرق و دو دیگر مکاتب صفوی در غرب است. سبک تیموری هرات، در مکاتب ماوراءالنهر در



رسم و گرفتن رخس - از نسخه خطی شاهنامه مکتب تیموری ایران
قرن ۱۵ م - ۹ هجری

که با رنگ های خشک و تیره مکاتب شمال یعنی خراسان مغایرت دارد و ضمناً در حرکات آدمها نیز راحت و آزادی و حالت طبیعی تری بچشم میخورد.

این نقاشی ها آشکارا از روی نقاشی های تاریخ رشیدالدین اقتباس شده است. جامعه اشخاص و شکل خیمه ها و اثاث را که بظرافت نقاشی شده از عوامل نقاشی های تاریخ رشیدی بعاریت گرفته اند، اما شیوه این نقاشی ها از سبک نقاشی تاریخ رشیدی نرم تر و لطیف تر است و به آرامی به سوی لطافت دل انگیز آثار بهزاد می گراید.

در نقاشی های نسخه خطی روضه الصفا میرخواند که به سال ۱۴۲۵ کتابت شده علم به حرکات و سکنات و ظایف الاعضای انسان بمراتب کامل تر از مفاهیم مبهم و ناقصی است که بعدها در همین زمینه نقاشان دوره دوم تیموری و نقاشان مکاتب شبانی و نقاشان صفوی که به اشخاص حرکات و اطواری غیر ممکن و پریپیچ و خم میدادند داشته اند.

و این امر قابل توجه است که در مکاتب اسلامی چنانکه در مکاتب نقاشی بوزنطه، به مرور که از دنیای باستان دور میشویم از وقار و متانت حرکات و اطوار اشخاص کاسته میشود و رویه های مصنوع جایگزین آن میگردد.

به سختی میتوان گفت در چه زمانی در خراسان و در شرق ایران دوران شیوه نقاشان نخستین دوره تیموری به سر آمد و از چه تاریخی درین مناطق مکاتب دوره دوم تیموری که شیوه بمراتب نرم تر آن تحت تأثیر مکاتب غرب ایران قرار گرفته پدیدار شده است.

شیوه دوم تیموری (مثلاً نقاشی های ظفرنامه شرفالدین علی یزدی که به سال ۱۴۶۷ کتابت شده) درخشان تر و لطیف تر از شیوه نیمه اول قرن پانزدهم است و رنگهائی بسیار متنوع و فروزان دارد. این شیوه از آغاز پیدایش به سبب نوع آفریننده آن به مدت یک قرن ثابت ماند. شیوه دوم تیموری که همان اسلوب مکاتب بهزادی است در سطحی پائین تر و باشکوهی کم تر در آثار بهترین نقاشان پایان قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم در خراسان و در ماوراءالنهر باز یافته میشود.

اسلوب و قواعد نقاشان دوره اول تیموری در غرب ایران تا زمانی که سبک دوره دوم تیموری در خراسان با شیوه نقاشی معراج پیغمبر (ص) پدید آمد و موجد پیدایش نقاشی های ظفرنامه گردید پایدار ماند. ازین امر چنین نتیجه باید گرفت که هر دو شیوه مکاتب تیموری مدت زمانی متنقلاً در ایران وجود داشته اند یعنی نخست شیوه اول تیموری که تقلید از الگوهای مغولی است و دو دیگر شیوه دوره دوم که نمودار تحول ظریف تقلید از الگوهای مغولی است. هنرمندان مکاتب دوره دوم تیموری که پس از سر آمدن دوران سلطنت تیموریان در دربار ازبکان یا شبانیان خراسان کار میکردند

شیوه نرم تر و ظریف تری از پیشینیان خود که در عهد شاهرخ بهادر میزیستند برگزیدند.

نیمه دوم قرن شانزدهم دوران انحطاط و حتی نابودی مکاتب شبانی ماوراءالنهر است. از آن پس دیگر نقاشی هایی نمی توان یافت که کمال آن نشانه سستی و زوال موقت هنر این دوران انحطاط باشد. برعکس هنری که در دوران شکوفائی خویش چنان آثار گرانبهائی پدید آورده بود که مینیاتورسازان دوره های اخیر با توجه به ذوق و سلیقه زمانه هنوز از آنها تقلید می کنند روی به انحطاط نهاد.

اوضاع و احوال سیاسی ماوراءالنهر در دوران آخرین شاهان ازبک مبین این انحطاط است. فرهنگ ازبکان که به ظرافت و لطافت تمدن تیموریان نبود پوشش و لفاف نازکی را که در پایتخت های اخلاف امیر تیمور بچنگ آورده و به سر کشیده بود به سرعت از دست داد. این فرهنگ به برآوردن نیازمندی های تنگ دربار و اشراف نیمه وحشی و بیابان گردی محدود بود که فقط به تقلید از تیموریان کم و بیش به تشویق هنرمندان می پرداختند. چنین تمدن ظاهری ای نمیتوانست بیاری و کمک خارجی که به آن دوام و بقائی بخشد روزگاری دراز پایدار بنماید و این معجزه نیز به وقوع نپیوست زیرا ایران صفوی تأثیر و نفوذی در این مناطق دور دست ماوراءالنهر بجای نگذاشت.